

بسم الله الرحمن الرحيم

از ایران چه می دانم؟ / ۱۳۶

حافظ شیرازی

دکتر فرح نیازکار



دفتر پژوهشهای فرهنگی

نیازکار، فرح، ۱۳۵۲ -

حافظ شیرازی / فرح نیازکار - تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۹۶.

۱۲۰ ص.: مصور. - (از ایران چه می دانم؟؛ ۱۳۶)

ISBN: 978-964-379-429-3

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۱۱۵] - ۱۲۰.

۱. حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ ق. - نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی - قرن ۸ ق. -

تاریخ و نقد. الف. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ب. عنوان.

۸۶۱/۳۲

PIR ۵۴۳۵/ ۹ ح ۲ ۱۳۹۶

۴۸۶۱۳۰۹

کتابخانه ملی ایران

ISBN: 978-964-379-429-3

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۹-۴۲۹-۳

* **حافظ شیرازی از ایران چه می دانم؟ / ۱۳۶**

* مؤلف: دکتر فرح نیازکار

* ویراستار: ریم

* طراح جلد: محمد آر فریده داورزنی

* تصویر روی جلد: حافظ، فرحنا جوادی

* تصویر پشت جلد: خطبه رسال ۱۳۱۹ هجری قمری

* شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه چاپ اول: ۱۳۹۶

همه حقوق محفوظ است. هرگونه تکرار و عاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی دفتر پژوهشهای فرهنگی ممنوع است

دفتر پژوهشهای فرهنگی



مراکز اصلی پخش و فروش:

● دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، کوچه باقری

صندوق پستی: ۱۹۱-۷۵۰۱۴

کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۹۱۳

دورنگار: ۲۴۸۵

تلفن: ۸۸۲۱۳۶۴

تلفن های فروش: ۸۸۴۹۴۶۱، ۰۹۳۵۲۴۷۹۸۴۷

پست الکترونیک: lahze1386@gmail.com

فروش الکترونیک: www.iranculturalstudies.com

● پخش مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش خیابان شهید وحید نظری، شماره ۲۵۵.

دورنگار: ۷۶۹۵۰۱۴۶

تلفن: ۰۹۱۲۲۱۷۷۶۴۷، ۶۶۴۱۷۵۳۲

یادداشت

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز همه ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی‌های جدید علمی و مستمر درباره تاریخ پرفرازونشیب ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. زاینده، دفتر پژوهشهای فرهنگی با شناخت این امر و سرجهت کسترش دیدگاه‌های همه‌جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش مستمر را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه *از ایران به سوی دایم؟* آگاهی‌های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه‌های گوناگون ایران پژوهی در دسترس همه دوستداران ایران و جوانان علاقه‌مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با ارائه این نوع پژوهش‌ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هرگونه ذهنیت و مبداهای یک‌سویه و غیرعلمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان این عرصه فراهم سازد و در شکاف‌های حرکت‌های نوین فرهنگی و اندیشه‌پرور و ایجاد آینده‌ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

فهرست مطالب

۷

پیش‌سخن

۱۷

فصل یکم. زندگی و شعر حافظ

۱۷

۱. نام و نشان

۱۹

۲. سفرها و حافظ

۲۲

۳. دیوان حافظ

۲۴

۴. شعر حافظ

۳۱

فصل دوم. روزگار و هم‌عصران حافظ

۳۱

۱. روزگار حافظ

۳۶

۲. حافظ و بزرگان عصر

۳۷

۳. مدحیات حافظ

۳۸

۴. حافظ و عارفان

۴۱

فصل سوم. جهان‌معنایی حافظ

۴۱

۱. انس با قرآن

۴۳

۲. مقام عشق در پیشگاه حافظ

۴۸

۳. مقام رندی

۵۱

۴. ملامتی‌گری

۵۵

۵. عرفان

۵۷

۶. پیر حافظ

- ۶۰ ۷. حافظ؛ جبر و اختیار
 ۶۳ ۸. شک‌گرایی و خوش‌باشی
 ۶۵ ۹. نظربازی حافظ
 ۶۸ ۱۰. بهشت؛ نصیبۀ ازلی
 ۷۲ ۱۱. دوزخ و عقوبت گناه
 ۷۶ ۱۲. خلوت‌گزینی
 ۷۹ ۱۱. مقام عافیت

۸۳ فصل چهارم حافظ؛ سنت‌ها، آیین‌ها و باورها

- ۸۳ ۱. حافظ و فرهنگ ایرانی
 ۸۶ ۲. تفال به سحر حافظ

۸۹ فصل پنجم. یادمان‌ها

- ۸۹ ۱. آرامگاه حافظ
 ۹۳ ۲. یادروز حافظ

۹۵ فصل ششم. بازتاب حضور حافظ و دیوانش

- ۹۵ ۱. حافظ در جهان
 ۹۹ ۲. نسخه‌های چاپی دیوان حافظ

۱۰۳ سخن پایانی

۱۰۷ تصاویر

۱۱۵ مآخذ

۱۲۱ مآخذ تصاویر

پیش سخن

بدان گاه که «قدسیان شعر حافظ از بر می کردند» و در باغ خلد «دفتر نسرین و گل» را به اوراقش زینت می دادند، غزل های رندانه و آرام های عاشقانه حافظ در کالبد غزل جان مای از عشق، عرفان، اندیشه و حکمت می گرفت تا به مدد نبوغ شاعرانتم، این ایستای راست نمای از وقایع پدیداری روزگارانی باشد و مردمانی، که حافظ، به سانس دغدغه ها و آمال شان را به فراست دریافته بود و در بزنگاه غزل واره میشت، با جرهر ناب شعر و با زبانی سحرانگیز و اعجاب آمیز آن را نمودار ساخته بود؛ بدانسان که او را بشارت دُرّه نادره و سرآمدگی دوران خویش رسید که: «صاحب الان حکایت دل، خوش ادا کنند».

دانش و بخردی وی به علوم عقلی و نقلی انس با قرآن و باورمندی اش به عرفان، مددکار او در آفرینش دیوانی بود که امروزه از پس گذر قرن ها، آوازه ای جهانی یافته و در گوش هوش جهانیان درس بسته است.

اگرچه دانسته های ما از زادروز، سال زاد و پویایی وی رزادبومش اندک است؛ اما هم به مدد دیوانش و هم آنچه محمد گلندام در اشارات خود در مقدمه دیوان گردآورده او باقی نهاده، بهره ای نسبی از احوال و ارای وی داریم.

ذهن خلاق و وقادش که آفریدگار بلاغت است، در تلفیق با دانش های پویای روزگارانش و طبع و سرشت شاعرانه وی و نیز چیرگی و اشراف حیرت انگیز او به رموزراز و تاروپود زبان فارسی، او را به خلق دیوانی سترگ و مانا ره نمود.

انگاره‌های ناب فکری او در تلفیق با زبان عبارت و اشارت وی، نمودی فرازمانی و فرامکانی یافته‌اند؛ آن‌سان که در صیقل زمان و مکان، فرتوت نشده؛ هم‌چنان پویا و مانا، قافله‌سار مکتب شعر، غزل و عاشقانه‌های بی‌پایانند.

با تکیه بر دانش پیشینیان و مضمون‌آفرینانِ چیره‌دستی چون انوری، ظهیر فاریابی، خاقانی و کمال اسماعیل در سخنوری و نیز نزاری قهستانی، همام تبریزی، کمال خجندی و خواجوی کرمانی، به داشته‌های ادبی تا دوران خویش چرب شده؛ از این میان اما بیش از همه وامدار سعدی شیرازی، خداوندگار زبان و ادب فارسی بود؛ چنان‌که خود، او را «استاد غزل» می‌نامد.

این هم او را - مرتبه‌ای رسانید که طرز خاص خویش را در سخن‌دانی و سخنوری و سرینش، عریان‌واره‌های ناب، بی‌مشابَهتی از پیشین‌زمان و سبق‌پردن از گذشتگان، ابداع کرد؛ آن‌نان‌که نغمه‌گفته‌های موسیقایی‌اش چونان سِلک در خوشابی می‌مانست که بر پرتر طرز سخن‌پردازی، باریک‌اندیشی‌های هنرمندانه، مضمون‌آفرینی و به‌کاربندی، نام از لونی دیگر، غزل‌های نابش را آفرید که این همه، از اعجاز طبعی لطیف و سبوی رخاسته است و بدین‌سان با تحولی حیرت‌انگیز، کمال هنرمندی و فضل تعدد، او چو منزل‌سرایِ عاشقانه - عارفانه را در کارنامه سترگ خویش، به دوام بقا، مُهرنشان ساخت.

شعرش آینه‌ای تمام‌نمای از جهان معنایی رساست؛ جهانی برخاسته از فرهنگ ایرانی که «عالم رندی»‌اش می‌خوانند؛ و فرسنگی که به منظور احیای زبان و ادب، تاریخ، اساطیر و حکمت ایرانی، از فرهنگ ایران باستان آبشخور داشته است. جوش و خروش سخنش و تازگی طرز کلامش، تأثیرناپذیری‌های او را از اندیشه پیشینیان کسوتی نو پوشانده است که با مکتب رندی او سازگاری دارد.

او گرچه با سلاطین، درباریان و دیوانیان از سویی و با عالِم‌ان دین، درس و علم و خانقاهیان و درویش‌مسلکانِ دوران خویش از دیگر سو، در حشر

و نشر و معاشرت بود؛ اما این همه را وانهاد و در زمره هیچ یک، کسوت حضور بر قامت خویش نپوشانید و رندانه و طنزآمیز، به نقد هر یک برآمد و «طرز» خواجه شیراز، حافظ نامی را پیشه ساخت؛ طرزی که بنیادش بر رندی، نظریازی و عاشقانگی و ستیز و تقابل با ریا، مردم فریبی و خودپرستی استوار بود.

عرفان عاشقانه اش برخاسته از مکتب معرفت شناسانه رندی اوست که در تار و پود تفکرات، اقتباس ها و استقبال های او از شاعران عارف مسلک و باز نمود شخصیت های عارف مشربی چون شیخ صنعان و حلاج و برساختن اسطوره هایی چون «پیر مغان» نمود یافته است.

این جهان معنایی، یعنی «عرش عارفانه - عاشقانه، شاکله غالب غزل های خواجه حافظ را تشکیل می دهد؛ نگرشی که حافظ با آن، دیدگاه شاعرانه، معرفت شناسانه و رندانه خود را به جهان هستی و قوانین و اصول حاکم بر آن تبیین می کند.

مصطلحات کلامی، فلسفی و فقهی موجود در اشعارش، از انس وی با این مفاهیم و شناخت فلسفه وجودی آنان - کایت دارد و از این منظر، به چنان معرفتی دست می یابد که «بعد از اینش نبود شبیه در جوه فرد».

حیرتش «از نقش عجب» در «گردش پرگار» و «روغ رخ ساقی در جام» گاه او را چنان به وجد می آورد و مست و مدهوش می سازد که «ترقه از سر برون می آرد تا «به خلوتگه خورشید» رسد چرخ زنان!

این حیرت که خود دستاورد کشف و شهود است، سویی در مهرورزی و عشق خواهی وی دارد و سویی در فراغت بال و تجرد نفس و خیال.

او بنده عشق است و عاشقانگی خود را از جمله هنرهایش برمی شمارد: «عاشق و رند و نظریازم و می گویم فاش / تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام». بر همین باورمندی است که خود را رهرو منزل عشق می داند: «رهرو منزل

عشقیم و ز سرحدّ عدم/ تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم». این میثاق عشق را از روز نخست، بر در میخانه عشق و به گاه سرشتن گل وجودی‌اش با شراب عشق در وی به ودیعه نهاده‌اند: «بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی/ کاندرا آن جلاطینت آدم مخمر می‌کنند» و از همین روست که زاهدان خام‌اندیش نمی‌بایست بر دُرْدکشی حافظ و معتقدانش خرده گیرند و چنین است که عشق‌باختن را در «مکتب حقایق پیش ادیب عشق» می‌آموزد تا فارغ از سر وجود به مدد کیمیای عشق «چو مردان ره» به زری ناب و خالص تبدیل شود.

خداوندا دار او خداوندگار مهر و رحمت است. پیام‌آور عشق و بخشایش است. وی بر این است که: «گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد/ بالله کر آفتاب فلک خوب نشوی» به لطف ازلی‌اش دل باز بسته است و با آن که «دربانی میخانه» را دارد در سر «بر آستان جانان» نهاده، از سابقه لطفش «نومید» نیست؛ که با این همه، «گلبارگ» در بلندی بر آسمان توان زد.

مهربان پروردگاری را می‌سازد «جان بی‌جمالش، میل جهان ندارد»؛ «نقاب و پرده» نمی‌شناسد اگر «غبار ره بر نظر کرد او بنشانی».

آن‌جاکه «آینه وصف جمالش»، «خبر از لاله ات» می‌دهد و تجلی سیلان افاضه رحمت کلامش، چنان است که در تقابل با «سپو و خطای بنده»، «عفو و رحمت آمرزگار» تحقق می‌یابد. حافظ این همه را به «آینه جان‌بین» و نه «جهان‌بین» خویش درمی‌یابد و با تکیه بر همین اصل، معتقد است که او «در پیشگاه حقیقت»، «گرچه غرق گناه است، می‌رود به بهشت» و گشتن معنایی بهشت و فردوس برین و جنات نعیم، در جهان معنایی او، از دوست به جز دوست‌خواستن نیست «که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس»؛ که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر.

به لطف ازلی و رحمت بی‌غلت خداوندگاری امیدوار است؛ آن‌چنان که

قادر است سبقه گناهان ناخواسته را بپوشاند و راز از این نکته سر بسته بردارد که: «لطف خدا بیش‌تر از جرم ماست».

در ادامه روند این عاشق‌انگیزی، حافظ به تقدیس از ذات ملکوتی و حقیقت روحانی انسانی برمی‌خیزد که خمیرمایه‌اش را از عشقی ازلی سرشته‌اند و یگانه نغمه و سرمایه‌اش از روز الست عشق است و چنین است که مرتبه‌اش، از تمدن عالم فراتر می‌رود: «فرشته عشق نداند که چیست، ای ساقی / بخواه جام و گلابی / یک آدم ریز».

عشق ای - حفظ همان آغاز و انجامی است که در جهان معنایی او به تفسیر خلقت و آفرینش می‌پردازد و حضور او را در این عالم تفسیر می‌کند. از این روست که پیوسته بر این نکته پای می‌فشارد و توصیه می‌کند که: «عاشق بشو ار نه روزی کار جهان سر آید / ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی». با این همه، درک این عالم معنایی را بر هر کسی روا نمی‌داند و بر آن است که کسب این معرفت، موهبتی است که به نصیب خاصان پاک سرشت خواهد بود: «می‌خور که عاشقی نه به کسب است / اختیار / این موهبت رسید ز میراث فطرت»؛ به همین دلیل نیز راه‌نیافتگان به این عرصه را معذور می‌دارد: «زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است / عشق کاری است که موقوف هدایت باشد».

نقطه مقابل این امر نیز چنان است که: «هر که شد محرم دل / حرم یار بماند» و آن‌گاه است که به باور حافظ، در سیر و سلوک این عشق کدر از کوی طریقت «سودها کنی ار این سفر توانی کرد».

آنس حافظ با قرآن چنان است که خود به بانگ بلند می‌گوید: «هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم» و از آن‌جا که «شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است»، به‌ناگزیر «قبول خاطر و لطف سخن خداداد» دارد.

او با بهره‌مندی از عصاره لطایف حکمی و نکات قرآنی در اشعارش، به

تصریح یا تلویح، مبانی باورداشت دینی و عرفانی خود را بازگو می‌کند؛ گاه استناد می‌جوید و گاه به ذکر اشارتی می‌پردازد: «ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد / لطایف حکمی با نکات قرآنی»؛ و گرچه باورداشت او به «قرآنی که در سینه» دارد؛ از سویی بر ذهن متفکرانه او تأثیر نهاده و از دیگر سوی، زبان شاعرانه او را وامدار خود ساخته است؛ اما هم‌چنان خود و همگان را، شدار می‌دهد که «دام تزویر مکن چون دگران قرآن را». این پیوستاری است که او از قرآن در شیوه نظم و در مضامین و مفاهیم افکار و اندیشه، به گونه‌ای به سک سرایش او در غزل‌هایش تبدیل شده است.

در جهان بینش او بردباری، مدارا، پرهیز از خامسی و تنگ‌نظری و نیاززدن مردمان، شیوه نگارش است: «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا» و «مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن / که در طریقت ما غیر از این گناه نیست».

فراوانی بهره‌مندی حافظ از گدها، شاعرانه که خود از آن با عنوان «صنعت بسیار» یاد می‌کند؛ شعر او و حدیث خوش او را در مرتبه خاصی قرار داده است. او در موسیقایی زیر و بم گلبانگ آواش، اوزان مطلوب اشعارش، تناسب‌های عاطفی درای این آواها با خنیاگری سامان ناب غزل‌واره‌هایش در بافت کلام، گوی سبقت را در خلقی بدیع و شیرینی بی‌انکار از همگنان ربوده است تا آن‌جا که از وجد و نشاط این همه «می در سحر بدانان»، «دست‌افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم».

اگر امروز شعر او را نماد یکی از بهترین دستاوردهای شعر فارسی می‌دانند و از چنین رسالتی در ادب مردم برخوردار است، بدان معناست که شعرش تجسم‌گر ارزش‌هایی است که شعر فارسی در تاریخ چهارصد ساله‌اش تا دوران او، بدان دست یافته بود و حافظ با اشراف بدان سنت‌ها، آنها را به اقتضای خاستگاه هنری خود و نیازهای فرهنگی زمان، سامان ادبی بخشیده است.

شعرش خاستگاه تأملی، عاطفی و آرمانی بشری است و به‌ازای بار تأملی، عاطفی و آرمانی‌اش با زندگی مردمان و عواطف آنها رابطه برقرار می‌کند و گرچه خود را به مهرورزی شهره شهر می‌داند، اما کلام عبیرآمیز و سخن‌های دل‌انگیزش، خاصه در سرایش غزل‌های ناب، او را در عرصه فرح‌ناک شعر، شهره‌آفاق کرده است؛ چنان‌که در پایان دوران خویش، آوازه نامش در جهان فارسی‌زبان و از آن پس تاکنون در جهان دیگر زبانان، خوش درخشیده است. شمار بسیار نسخه‌های خطی موجود از دیوان او در اقصای جهان، ترجمه‌های مظلوم و مشهور بسیار از اشعار او به زبان‌های دیگر، خود گواهی بر این مدعا است. این همان نکته‌ای است که بسیاری را پس از او، پیروان و مقلدان کلام و بیان و اندیشه‌اش در ساحت شعر و معنا ساخت.

برخی دیگر نیز که سباحت شعر و جلوه‌گری کلامش بوده‌اند — چنان‌که سخنان نافذش بر دل‌ها و جان‌ها جان خوش نشسته است — سروده‌هایش را به میزان ذوق و هنر خویش، دستمای الهام‌بخش هنر خود در عرصه‌هایی چون نگارگری، خوش‌نویسی، بافندگی، فلزکاری، کاشی‌کاری و... ساخته‌اند. مُرقع‌های خوش‌نشان آفریده‌اند و کلام جان‌بوی‌اش را بر تن‌فرش کتیبه‌های گچ‌بری تا مفرغی‌های قلم‌زنی سیاه‌قلم تا قلمدان‌ها و نقیه‌کوب‌ها تا کاشی‌های چلیپایی زرین‌فام تا نقش‌های حک‌شده روی لعاب‌رنا سفالینه‌ها، خوش نگاشته‌اند.

این سان است که برخی به ریخت‌شناسی نسخه‌هایش برآمدند، برخی به شرح، تفسیر و توضیح شعرش کمر بسته‌اند؛ برخی در آوای چنگ و عود، غزل‌هایش را در سماع می‌خوانند و برخی به قرعه‌فالی که بر دیوانش می‌زنند؛ دل بسته‌اند.

این دل‌بازستگی از همان آغازی پدیدار شد که جان انفسی‌اش در میان مردمان عصرش به نکاپو بود، می‌سرود و سروده‌هایش آرام جان بود

و تا بدین گاه که سده‌های بسیاری از حضورش می‌گذرد؛ جانمان لبریز از واگویه‌های اوست.

پیکرش را پس از آن‌که جان انفسی را به قرار جان آفاقی و انهاد (۷۹۱ ق)، در مصلاهی شیراز به خاک سپردند و نخست‌بار، به فرمان مولانا محمد معمایی، عمارتی گنبدی که برخی او را «تکیه خواجه حافظ» می‌خواندند، بر آرامگاهش بنا نهادند (۸۵۵ ق).



در این مقال کوتاه برآنیم تا به قدر همت و وسع خویش، به شناخت شاعر سترگ این‌زمین حافظ شیرازی، به‌گونه‌ای فراگیر و جامع بپردازیم و از او، باورها و دیدگاه‌های سخن‌بگویم.

سخن گفتن از حافظ هم دلنشین است و هم دشوار. دلنشین از آن روست که «قبول خاطر عام و رلف سخن خداداد» دارد؛ به پاره‌ای از سنت مابدل شده و از زبان حال مابدل سخن می‌گوید و دشوار از آن روی که ما ناگزیریم که تنها به قدر همت و وسع خود از او سخن بگوییم و نه به گستره بینش او؛ پس به ناچار از درک کامل او عاجزیم. با این‌همه کلامش را با جان و دل می‌خوانیم و مشعوف و حیران می‌شویم. با او زندگی می‌کنیم و او را در حافظه خویش غریب و ناآشنا نمی‌یابیم. پرسش‌های ما را پاسخ می‌دهد و هم‌روزگار ما می‌شود. گویی متفکری است که بر اندیشه‌اش، ردای شعر می‌پوشاند و آن را با ما در میان می‌نهد. او زندگی‌شناس است و این شناخت را هنرمندانه در اختیار ما قرار می‌دهد. اما، به‌راستی چگونه شاعر می‌تواند بدین جایگاه دست یابد و در ذهن و زبان جهانیان ماندگار شود؟

شاعران و نویسندگان، آیینه‌ای برای بازتاب احوال و اقوال مردمان یک اجتماعند. آنان به مدد عنصر مهم زبان، در قالب زبان اشارت و زبان عبارت، در اجتماع و احوال مردمان تصرف می‌کنند، به زندگی و اندیشه آنها رخنه و

دغدغه‌های پیدا و پنهان آنها را در قالب آثارشان آشکار می‌کنند. آنان به زبان مردمان تبدیل می‌شوند، آمال و آرزوهای آنان را انعکاس می‌دهند و ترجمان دردهای آنان می‌شوند. به سخن دیگر، شاعران و نویسندگان، ساحت میان زمین و آسمان را درمی‌نوردند، بنیاد هستی خود را زیر و رو می‌کنند تا مبنایی برای هستی دیگران بگذارند. روح آنان به آیین‌های تبدیل می‌شود که بتواند مظهر تابش حقیقت جامعه و مردمان شود. اگر زبان شاعری، زبان همدلی نباشد و تنها «خوگویی» و «مداستان» باشد؛ محصور قلمرو لفظ باقی خواهد ماند و نهایت گسترش آن در مانع مکان خود شاعر خواهد بود.

از سوی دیگر، هر چه تفکر و اندیشه شاعر، خارج از باورهای متداول و مقطعی، به افق حقیقت نزدیک‌تر باشد، می‌تواند از تأثیری عمیق‌تر و نفوذی جدی‌تر در لایه‌های مختلف اجتماع بهره بگیرد. اگر چنین ساحتی، یعنی ساحت افق حقیقت از زبان شاعر بر مبنای تفکر و اندیشه وی بر انسان گشوده شود؛ از سویی، فرصت زیستن آگاهان را برای انسان به وجود خواهد آورد و از سویی دیگر، مانایی و جاودانگی شاعر را رقم خواهد زد و این درحقیقت، رسالت و هنر شاعر است؛ یعنی اگر شاعری از عهد رسالت خویش برآمد، بی‌شک در لایه‌های گوناگون اجتماعی نفوذ خواهد کرد و سری به ماندگاری هستی خواهد داشت.

چنین شاعری بنیاد هستی خود را در خدمت ماندگاری هستی دیگران به کار می‌گیرد و به نوعی، آیین حقیقت بشر می‌شود و از آن‌جا که ذات انسانی با حقیقت نسبت دارد، این حقیقت از سوی دیگران خواستنی و محترم شمرده می‌شود.

جلوه‌گاه این افق حقیقت، زبان شاعر است تا به وسیله آن بتواند حقیقت باطنی مردمان و هستی را تفسیر کند. در این حالت، شاعر بانگ باطن ما را تفسیر می‌کند. او می‌تواند به هر خطه‌ای از این جهان هستی تعلق داشته باشد

و با دغدغه‌های مشترکی از آمال و رنج‌های بشری در آثارش سخن بگوید و در دل و ذهن مردمان جهان ماندگار شود.

حافظ نیز پس از گذر شش قرن، در دل و ذهن ما جاری است. گویی با ما، از زبان ما سخن می‌گوید. گویی آشنایی است که خواسته‌های ما، دردها و آمال ما را می‌شناسد و از آن با ما سخن می‌گوید. این چنین است که همگان او را قدر می‌نهند؛ بر صدر می‌نشانند و حدیث خوشش را، به تکرار، در گوش هم می‌خوانند. ما نیز خوشه‌چینان خوان اویم!

www.ketab.ir